

دو فصلنامه تخصصی «پژوهش سیاست نظری»

دوره جدید، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۷ و بهار ۱۳۸۸: ۷۷-۹۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۰۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۷/۰۵/۱۴

ایران‌شهری در آثار یونانی: با تأکید بر آثار فلسفی سیاسی*

افلاطون - گزنفون (۱)

حاتم قادری**

چکیده

ایرانیان و یونانیان در راستای گسترش فضای زندگانی خود، خیلی زود با یکدیگر در تماس قرار گرفتند: به رغم غلبه سویه‌های سیاسی-نظامی، نباید از سویه‌های تأثیرگذاری و تأثیرپذیری سیاسی، فلسفی-دینی صرف‌نظر کرد. تا جایی که به تعامل گسترده ایرانیان و یونانیان درآوان رابطه آنان برمی‌گردد، باید توجه داشت که این بیشتر یونانیان بودند که از آموزه‌ها و سلوک سیاسی، فلسفی-دینی ایرانیان متأثر بودن. در همین راستا این بخش از مقاله، مهمترین تأملات یونانیان، با تمرکز بر آتنیان، بر آموزه‌های سیاسی، فلسفی-دینی ایرانیان را برجسته می‌سازد.

واژگان کلیدی: فلسفه سیاسی، ایرانیان، یونان، افلاطون، گزنفون.

* این مقاله بر گرفته از پروژه "اندیشه سیاسی در ایران پیش از اسلام و تاثیر آن بر جهان" است که با حمایت "صندوق حمایت از پژوهشگران" انجام شده است.

Ghaderyh@modares.ac.ir

** استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

ایرانیان و یونانیان در راستای گسترش فضای زندگانی خود، خیلی زود با یکدیگر مرتبط شدند؛ ارتباطی که در مواردی به کشاکش و حتی رویارویی نظامی بدل شد. درک یونانیان از ایرانیان در چنین بستری شکل گرفت که برای فهم این درک باید از بستر سیاسی آن زمان آگاه بود.

با پدیداری امپراتوری یارسیان، ایران قلمرو نفوذ و سلطه خود را بر دولت-شهرهای آسیای صغیر گسترش داد؛ جایی که یونانیان به شکل دولت-شهر یا نوعی کلنی مستقر بودند. بر خلاف هویت در مجموع متمرکز سیاسی-نظامی ایرانیان، یونانیان تکثر هویت‌های سیاسی-نظامی داشتند. این تماس-کشاکش تا پایان، یعنی فروپاشی هخامنشیان و پدیداری امپراتوری اسکندر، در قالب‌های گوناگونی جلوه نمود. آنچه در این میان بیشتر علایق و توجهات پژوهشگران را به خود جلب کرده است، کشاکش‌های سیاسی-نظامی است. گاه یونانیان به ماجراجویی در قلمرو ایرانیان می‌پرداختند که مهم‌ترین آن نفوذ به «سارد» بود؛ اقدامی که ایرانیان سعی کردند با فتح آتن به آن پاسخ دهند. عمده کشاکش‌های ایران و یونان در قلمرو نظامی به دوران داریوش و سپس خشایارشا بر می‌گردد. در طی این دوران نبردهای دریایی و زمینی متعددی میان این دو قدرت در گرفت که آثار بسیاری در تاریخ به جا نهاد. از جمله نبردهای مهم، می‌توان از نبردهای ترموپیل و سالامیس نام برد. لازم به توجه است که نبرد «ماراتن»، که یادگار آن به شکل دوی «ماراتن» ماندگار شد، اهمیتی نهادین پیدا کرد. بدیهی است که تاریخ‌نگاری غربی تلاش داشته و دارد که این نبردها را، نبرد بربرها و تمدن غرب جلوه دهد و با توصیفات اغراق‌گونه و ارزش‌گذاری‌های بسیار، پیروزی یونانیان را برجسته سازد. بدیع در اثر کلاسیک خود، یونانیان و بربرها، بسیاری از این نوع تاریخ‌نگاری‌ها را در دوران معاصر که متأثر از هرودوت هستند نشان داده، از آن‌ها انتقاد می‌کند. البته این نوع تفسیر و نگاه به تاریخ، بعضاً در حال تعدیل است. کم نیستند پژوهشگران غربی که سعی بر بازخوانی مجدد این کشاکش‌ها دارند؛ به طور مثال، بریان در کتاب خود در باب همین نبرد ماراتن، پس از اشاره به اظهار نظرها و شرح‌های

مورخان کلاسیک مانند هرودوت، می‌گویند نبرد ماراتن از منظر ایرانیان «چیزی نبوده است جز یک درگیری محدود که به هیچ صورت در استراتژی اژه ای داریوش، کوچک‌ترین تغییری وارد نمی‌کرده است» (بریان، ۱۳۷۹: ۳۷۵). وی چند خط بعد متذکر می‌شود که حتی یونانیان آسیای صغیر «در این ماجرا هیچ علامت و نشانه‌ای از ناتوانی استیلای پارسی نمی‌دیدند. آن‌ها با توجه به وضع خود، بالعکس، به‌خوبی می‌دانستند که قدرت داریوش، هرگز چنین استوار و فراگیر نبوده است» (همان: ۶-۳۷۵). ایلین که استاد علوم کلاسیک بود، وقایعی از جمله ماراتن، ترموپیل و راهپیمایی ده هزار نفر و حتی کارهای برق آسای اسکندر را نسبت به عظمت و وسعت امپراتوری هخامنشیان و شیوه‌های تاسیس و مدیریتی آن و همچنین دین زرتشت، وقایع پیش پا افتاده می‌نامد (آربری، ۱۳۴۶: ۶).

توکودیدس (توسیدید) در کتاب کلاسیک خود درباره جنگ‌های پلوپونزی که به جنگ میان آتن و اسپارت و متحدان آن‌ها اختصاص دارد، در کنار اهمیت فوق‌العاده‌ای که به این جنگ‌های داخلی می‌دهد، به سادگی و در جملاتی محدود از نبرد مادها و یونانیان می‌گذرد (توکودیدس، ۱۳۷۷: ۲۵). هم‌چنین می‌توان به ارزیابی و برداشت آیسخیلوس (آشیل) از همتایی ایران و یونان در نمایش‌نامه «ایرانیان» اشاره کرد. وی در بندهایی از این نمایش‌نامه، از زبان مادر خشایار، همسر داریوش، ایران و یونان را دو زن یا بهتر گفته شود دو خواهر زیبا توصیف می‌کند که در دو میهن ایران و یونان زندگانی می‌کردند و با هم کشاکش داشتند (ندوشن، ۱۳۷۰: ۷-۱۰۶). اگر موضوع را از زاویه دوران معاصر و غرب‌گرایی و اهمیت یونانی‌گری بنگریم، باید به این نتیجه برسیم که آیسخیلوس برای ایرانی، شأنی همتای یونانی قائل شده است؛ به تعبیری از این گزاره برای ارتقا وضع ایرانیان دوران خشایار شاه استفاده کنیم. ولی اگر موضوع را از زاویه همان دوران بنگریم، به احتمال بسیار، این مورد ارتقا وضع یونانیان به همتایی با ایرانیان است.

آریستوفانس، نمایش‌نامه‌نویس معروف آتنی، در نمایش‌نامه زنبوران، از زبان سرآهنگ نخستین می‌نویسد: «ما مردان واقعی آتن هستیم، نجیب زاده، اصیل و شجاع.

ما کسانی هستیم که به هنگام هجوم بربرها و فرو رفتن آتن در آتش و چپاول جبارانه خانه‌هایمان، سلاح به کف، چه‌ها که نکردیم» (آریستوفانس، ۱۳۸۱، جلد دوم: ۲۷۴). اگرچه هنگام هجوم سپاهیان ایران، آتنیان از آتن دفاع نکردند و از بیم شهر را خالی کردند؛ به این ترتیب، جمله «سلاح به کف، چه‌ها که نکردیم» در بهترین حالت، طنز نسبت به واکنش آتنیان و در بدترین حالت، یک دروغ بزرگ بیش نیست. آریستوفانس در نمایش‌نامه «صلح» که سالی پیش از زنبوران نوشته شده و هدف آن ترجیح صلح به جنگ بین آتنی‌ها و اسپارتیان است، حضور و قدرت دیپلماسی هخامنشیان را ترس‌آور معرفی کرده است.

درباب به‌کارگیری واژه بربر، حرف و حدیث بسیار است. بدیع بر اساس منابع خود از جمله استرابون، ماهیت این واژه را زبانی می‌داند، نه قومی؛ به این معنی که یونانیان، یا بخشی از یونانیان، کسانی را که زبانشان، به گوش‌های آن‌ها خشن و نامفهوم جلوه می‌کرد، بربر می‌نامیدند (بدیع، ۱۳۸۳، جلد دوم: ۹-۵۷).

از کشاکش ایرانیان و یونانیان نباید ساده‌انگارانه برداشت شود که یونانیان جبهه‌ای متحد و واحد برضد ایرانیان داشتند. اشاره شد که ایرانیان از هویت سیاسی در مجموع یکپارچه‌ای برخوردار بودند؛ ولی تکرر سیاسی- نظامی در نزد یونانیان پدیده‌ای معمول بود. جنگ‌های داخلی بین دولت- شهرها که مهم‌ترین آن جنگ‌های پلوپونزی به سرکردگی آتن و اسپارت در دو سوی کشاکش بود، معروف‌ترین نماد این تکرر سیاسی- نظامی است. نبردهای داخلی میان یونانیان، بعضاً با همدستی ایرانیان در جهت این یا آن گروه همراه می‌شد و گاه ایرانیان از فرصتی بهره‌مند می‌شدند تا حرف و اراده سیاسی خود را به طرف‌های درگیر تحمیل کنند (برن در گرشویچ، ۱۳۸۵: ۱۸۵ به بعد). در برخی موارد، سرزمین و دربار ایران، میزبان سران و فرماندهان نظامی یونانی می‌شد. مهم‌ترین مورد این پناهندگان تمیستوکلس است. تمیستوکلس نه تنها برضد ایرانیان جنگید که به روایت پلوتارک، سه اسیر ایرانی را برای باکوس قربانی نمود (پلوتارک، ۱۳۶۹، جلد سوم: ۳۲۳).

وجهی دیگر از مناسبات نظامی- سیاسی میان ایرانیان و یونانیان به حضور مزدوران

یونان در میان نیروهای نظامی ایران برمی‌گردد. یکی از این مزدوران گزنفون (کسنوفون) بود که در سپاه کوروش کوچک جنگید و شرح آن را در کتاب آناباسیس آورده که یکی از ماندگارترین آثار نظامی-سیاسی است. پس از شکست و کشته شدن کوروش، مزدوران یونانی دست به عقب نشینی زدند. برخی اعتقاد دارند، همین که این ده هزار یونانی موفق شدند از محل نبرد به خاک اصلی یونان برگردند و سپاهیان اردشیر موفق به انهدام آن‌ها نگردیدند، پیشینه‌ای برای اسکندر به وجود آورد که دربابد قلمرو ایران تا چه حد نفوذ پذیر است. در این جا یادآور می‌گردد که گزنفون به خاطر آشنایی با سقراط و هواداری از او و روایت متفاوت وی با افلاطون از سقراط، گذشته از سربازی مزدور، در تاریخ فلسفه و اندیشه هم حضور می‌یابد. باید اضافه کرد که جنگ داخلی در ایران به تقریب مصادف است با سرنگونی سی تن جبار، یعنی اوج دموکراسی آتن، که به مرگ سقراط منجر شد. پلوتارک در کتاب کلاسیک زندگینامه‌های بزرگان یونانی-رومی، که کاری کلاسیک و اثرگذار در تاریخ و فرهنگ غرب است، در توصیف این جنگ داخلی به شرح احوال اردشیر پرداخته است. وی در شرح قهرمانان خود بارها به ایرانیان و اوضاع ایران اشاره می‌کند (همان، جلد چهارم: ۴۹۳)، طوری که احمد کسروی بر اساس همین اطلاعات و داوری‌ها کتابی ساخته و پرداخته است.

کشاکش‌های سیاسی-نظامی در مواردی با امر دین و اعتقاد هم مرتبط می‌شد. کم و بیش میان پژوهش‌گران این مهم پذیرفته شده که هخامنشیان نسبت به باورهای دینی دیگران از خود تساهل به خرج می‌دادند. رواداری کوروش، بنیانگذار هخامنشی، نسبت به دیگر ادیان از جمله دین یهودی و همچنین معابد بابلی شهرت تاریخی دارد و نیازی به ذکر این مورد یا دیگر موارد نیست.

اما امری که هم برای پژوهش‌گر تاریخ سیاسی-نظامی حائز اهمیت است و هم از جهاتی برای پژوهش‌گر فلسفه بی اهمیت نمی‌باشد، مناسبات ایرانیان با کاهنان معبد دلفی و آپولوست که فراز و فرود این روابط درباره رفتار با معابد آپولو لابلای صفحات تاریخ ضبط شده است (بریان: ۱۶۰). در مجموع روابط ایرانیان با آپولو و معابد آن مثبت بود و به همین خاطر حسیات دینی یونانیان نسبت به این خدا، بعضاً متعارض بود. آپولو،

به خاطر آنچه طرفداری وی از ایرانیان گفته می‌شد، چندان نزد یونانیان محبوب نبود (همان: ۶-۱۲۵). اما نکته‌ای که در داستان آپولو و طرف‌های ایرانی و یونانی به جهت فلسفه و اندیشه اهمیت دارد، آن است که سقراط، خود را الهام یافته آپولو می‌دانست و در آپولوژی و در صحنه محاکمه خود بر این امر تأکید داشت. برخی از پژوهش‌گران زندگینامه سقراط، از این حادثه به‌سادگی عبور نکرده و متذکر شده‌اند که با توجه به سابقه امر آپولو در مناسبات ایرانیان و یونانیان و حسیات بعضاً متعارض یونانیان نسبت به این خدا، چنین تأکیدی از سوی سقراط در جریان محاکمه‌اش نمی‌توانست به سود وی بوده باشد (Colaiaco, 2001: 57). به این ترتیب آیا می‌توان چنین گفت که ماجراهای ایرانیان و یونانیان، دست‌کم غیر مستقیم، در مرگ سقراط موثر واقع شده بود؟ احتمال این امر دور از ذهن نیست.

به هر حال، نیازی نیست بیش از این به محورهای سیاسی- نظامی در مناسبات بین ایرانیان و یونانیان بپردازیم. می‌توانیم همین اثرگذاری غیر مستقیم را بر مرگ سقراط تمهیدی برای بحث حضور و نفوذ معنوی- فکری ایرانیان در یونانیان و سپس تأثیرپذیری‌های عکس آن قرار دهیم.

برای فهم تأثیرپذیری یونانیان از ایرانیان، غیر از مسائل سیاسی باید فهم دینی آن‌ها هم مطالعه شود. درباره تأثیرپذیری یونانیان و بعضاً فیلسوفان و اندیشمندان یونانی از ایرانیان و مولفه‌های دینی، فرهنگی، فکری ایرانیان کار چندانی صورت نگرفته است که با توجه به شالوده‌های یونانی- رومی تمدن غرب امری طبیعی است. در این زمینه هم همانند مولفه‌های سیاسی- نظامی، نیاز به تلاش در شالوده‌شکنی حس می‌شود که پژوهش‌گران گاهی به آن پرداخته‌اند؛ ولی طبعاً تا رسیدن به وضعیتی تثبیت شده، راهی طولانی پیش روست. پژوهش‌گران غربی معمولاً میل چندانی برای تأکید بر تأثیرات حوزه‌های فرهنگی- فکری شرق ندارند؛ به‌طور مثال، وقتی مجموعه‌های Critical Assessments را نگاه کنیم که درباره سقراط (با ویرایش Prior, 1996) و افلاطون (با ویرایش Smith, 1998) نگاشته شده‌اند و هر یک در چهار جلد و با ده‌ها مقاله از شارحان و پژوهش‌گران، چاپ و منتشر شده‌اند، متوجه می‌شویم با آن که

مقالات بعضاً به جزئیات و ظرافت اندیشه این دو فیلسوف مشهور توجه کرده‌اند، هیچ تلاشی در راستای نشان دادن نقش یا دست کم همپوشی اندیشه‌ها و نظام‌های هم‌تراز تاریخی بین یونانیان و ایرانیان دیده نمی‌شود. سقراط و افلاطون را از آن رو مثال آوردیم که در رساله‌های افلاطونی که بعضاً یادآور آرا تاریخی سقراط هم هستند، بارها به آرا و اشارات مربوط به ایرانیان بر می‌خوریم که در ادامه به بحث درباره آن‌ها می‌پردازیم.

اما پیش از پرداختن به رساله‌های افلاطون و دیدگاه‌های سقراط-افلاطون، می‌توان به سرچشمه‌های عمیق‌تر اندیشه فلسفی یونان توجه نمود. در پاسخ به این پرسش مهم که چرا فلسفه در غرب و یونان آغاز گردید، به‌طور معمول، پژوهش‌گران در بهترین حالت مایل بودند که علاقه یونانیان و تماس آن‌ها با مصریان و بابلیان توجه کنند و کمتر به احتمالات مرتبط به ایران دوران هخامنشی یا حتی پیش از آن پرداخته‌اند. این وضع تا حدی در حال تغییر است. خانم مری بویس، پژوهش‌گر مشهور دوران هخامنشی می‌نویسد "سبب اعتنای بیشتر به احتمال نفوذ ایرانی تا دیگران این است که آن‌چه فلاسفه اولیه میل‌توس را به یکدیگر مربوط می‌سازد، توجه و کنجکاوی آنان نسبت به کیهان‌شناسی و چگونگی پیدایش هستی و آفرینش گیتی است و این رشته‌های اندیشه دقیقاً همان موضوع‌هایی‌اند که عمیقاً مورد توجه روحانیون کیش کهن ایرانیان کافر و سپس موبدان زرتشتی بوده است. از این گذشته، فرضیه ایرانیان درباره این مطالب به مراتب از آنچه بابلیان و مصریان در این باره اندیشیده بودند، تجریدی‌تر و منظم‌تر و حساب شده‌تر بود" (بویس، ۱۳۷۵: ۲۲۷).

بویس در توجیه اثرپذیری فلاسفه اولیه یونانیان از تفکرات زرتشتی به مولفه‌های تاریخی سیاسی و دینی توجه می‌کند. به باور وی ماموران کوروش حتی پیش از انقراض حکومت ماد، در ملیتوس فعال بودند؛ چراکه کوروش در هجوم به یونیه توانست نظر موافق هاتفان معبد آپولو را در کنار رودخانه میندر، و هم‌چنین نظر مساعد اشعیای ثانی، نبی یهودی و کاهن‌های بابلی مردوک را نیز به دست آورد. به نظر بویس «احتمالاً به نظر می‌آید لااقل یکی از این روحانیون که از آداب و فرایض کیش خود آگاهی کامل داشت، گفتگویی مفصل با آناکسیمندر دومین فیلسوف میل‌توس که در آن زمان

شکوفایی داشت، کرده بود. همان گونه که مجوس گمنامی بایستی با اشعیای ثانی مذاکرات طولانی انجام داده باشد» (همان، جلد دوم: ۲۲۹). مفهوم بی کرانگی^۱ یونان، یکی از این آموزه‌ها بود که باز به عقیده بویس، مشابهتی با نسب نامه ارباب انواع "هزیود" نداشت و تا پیش از آناکسیمندر شاهد این نوع تفکرات در نزد یونانیان نیستیم. بی کرانگی بیشتر با تعالیم دینی جاودانگی سازگار است. «اما آنچه به گونه‌ای برجسته چشمگیر است این که آناکسیمندر، این فکرهای بکر و اندیشه‌های بدیع را در همان روزهایی عرضه می‌دارد که می‌دانیم روحانیون زرتشتی در ایونیه حضوری فعال داشتند و از اعتقادات دینی خود سخن می‌گفته‌اند. از جمله این که تنها خداست که نا آفریده بوده و ...» (همان: ۲۳۰). بویس به نقل از وست، پژوهش‌گر دیگر، مطلب مشابهی در تأثیرپذیری آناکسیمندر از زرتشتیان نقل می‌کند: «تصادف و اتفاق در کار نبوده است. اندیشه‌های آناکسیمندر نمی‌توانسته از سرچشمه‌های یونانی آبخشور داشته باشد. این تصور که درست در همان روزهایی که ایرانیان دروازه‌های یونیه را می‌کوبیده‌اند، این اندیشه‌ها و افکار به گونه‌ای خودجوش و بی پیشینه، در ذهن آناکسیمندر فوران کرده باشند، همان اندازه مهمل است که بیهوده» (همان: ۲۳۱). البته نباید پنداشت که آناکسیمندر یا دیگر فیلسوفان پیشا سقراطی، تبدیل به سخنگویان زرتشتی شده باشند و بدیهی است که وی این تأثرها را یونانی کرده است. همین تأثیرپذیری را می‌توان نسبت به سلف آناکسیمندر یعنی تالس و همچنین دیگر پیشینیان وی قائل شد. البته ما اطلاعات بسیار اندکی درباره این فیلسوفان داریم و بعضاً جز پاره‌هایی از جملات و گزاره‌ها یا آنچه در آثار پیشینیان همچون ارسطو آمده، در دست نیست؛ وگرنه چه بسا که بهتر می‌توانستیم به این تأثیرپذیری بپردازیم. با این حال، برخی از این پاره گزاره‌ها در نشان دادن تأثیرپذیری از ایرانیان اهمیت بیش‌تری دارند، همان طور که در مورد هراکلیتوس، یکی از پیشینیان تالس و آناکسیمندر، و نظریه وی که گیتی از «آتش» است و تعبیر زرتشتیان از آتش، این مناسبت را می‌توان یافت. هراکلیتوس درباره جسد می‌اندیشید که «پس از مرگ پلیدی محض می‌شود، حتی در خور تدفین یا سوختن هم

1. Apeiron

نبود، از سرگین نیز نجس‌تر و دور انداختنی‌تر. پس بهتر آن‌که نزد ددان مرده خوار و مرغان لاشخور افکنده شود. این رسمی است که عامه یونانیان از آن مشمئز بودند و برای زرتشتیان از فرائض بود» (همان: ۲۳۵). بویس پس از ذکر مشابهت‌ها و موارد تأثیرپذیری یونانیان، درباره مکتوم ماندن این امر معتقد است که «نیرومندی نفوذ زرتشتی‌گری را در اندیشه ایونی که ظاهراً با تالس آغاز شد می‌توان با آثار هراکلیتوس سنجید؛ اما این نفوذ در سده پنجم چندان دوامی نیاورد. اندیشه یونانی تغییر جهت داده، درون‌گرا می‌شود و به هضم آنچه کسب کرده بود، می‌پردازد. یکی از علل آشکار، جنگ‌های ایران و یونان و عواقب و عوارض آن بود. عامل دیگری نیز وجود داشت که شاید از علل دیگر مهم‌تر بود: خود کفایی فزاینده مکتب استدلال‌گرای یونانی» (همان: ۲۳۶).

این‌که فلسفه یونانی در دولت-شهرهای آسیای صغیر و در ایونیه آغاز می‌شود، چیزی نیست که از چشم پژوهش‌گران دور مانده باشد. گاتری به عنوان یک مورخ فلسفه می‌نویسد: «توجه ما ابتدا به حاشیه شرقی سرزمین یونان جلب می‌شود. در این جا، در ایونیا^۱، قرینه غربی آسیای صغیر در زیر فرمان لیدیان و پارسیان، در قرن ششم قبل از مسیح چیزی اتفاق افتاد که ما آن را آغاز فلسفه اروپایی می‌نامیم» (گاتری، ۱۳۷۵: ۳۱). با وجود این اشاره، گاتری به هنگام شرح و بحث از فیلسوفان پیشا سقراطی، بیش‌تر مایل است از توانایی خردورزی و پرسندگی یونانیان در تفاوت با هم‌تایان مصری و میان‌رودانی خود سخن گوید (همان: ۵-۸۴). البته گاتری مورخ میان فرهنگی نیست، بلکه بیش‌تر مایل است منطق درونی اندیشه فیلسوفان را بررسی نماید؛ به بیان دیگر، پژوهش‌گران بین‌اذهانی تاریخ‌های تطبیقی از زمینه مساعدتری برای یافتن سرآغازهای اندیشه یونانی و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آن برخوردارند.

اگرچه هنگام پرداختن به تأثیرپذیری فیلسوفان پیشا سقراطی از فضای فکری-معنوی ایرانیان، به علت کمبود منابع، بیش‌تر ناگزیر از گمانه‌هستیم و باید به استنباطات سیاسی-نظامی و گسترش حوزه نفوذ پیردازیم، به هنگام بحث از دوران

1. Ionia

سقراط و پساسقراطیان باید به آن دو محوری که از بویس پیش از این آوردیم، توجه نماییم. یکی، تأثیرات کشاکش‌های سیاسی- نظامی ایرانیان با یونانیان و دخالت دیپلماتیک ایران در اختلافات و مناسبات بین دولت- شهرهای یونانی و بعضاً داوری بین آنهاست و دیگری، فربه شدن شالوده‌های فکری- فلسفی یونانیان در هماهنگی با افزایش مولفه‌های موثر در شکل‌گیری زندگانی یونانیان است؛ از این رو وقتی به دوران سقراط و افلاطون می‌رسیم، باید به این محورها توجه داشته باشیم. البته در رساله‌های سقراط- افلاطون آشکارا و در موارد متعدد به ایران و نظام سیاسی و برخی ویژگی‌های ایرانی اشاره می‌شود. هرچند که باز در ایجاد هم‌ترازی و داد و ستدهای فکری- فلسفی باید جانب احتیاط را حفظ کرد. این مشکل وقتی به آن توجه کنیم بیش‌تر به چشم می‌آید. در حالی که یونانیان و به‌خصوص آتنیان، رساله‌های متعددی به همراه نمایش‌نامه‌ها و دیگر صورت‌بندی‌های ادبی از خود بر جای نهاده‌اند، در باب ایرانیان بیشتر باید به تعالیم زرتشتی و در مراتب کمتر، بحث زبان و صورت‌بندی‌های زبانی نظر کنیم و از این موارد عقیدتی- زبانی که بگذریم، آنچه می‌ماند، محورهای سیاسی- دیپلماتیک و نظامی است. البته در این ارزیابی نباید دچار احساسات ملی‌گرایی افراطی شویم و در خیال بپنداریم که حجم عظیمی از آثار ادبی- فلسفی وجود داشته که به دلایلی منهدم شده‌اند و به ما نرسیده‌اند. به احتمال قوی، بعید است که بتوان برای ایرانیان آن روزگار، گذشته از حوزه دینی، آن‌هم نه در قالب آثار منسجم و فراگیر، حیات ادبی- فلسفی به نگارش در آمده‌ای قائل شویم. بدیهی است که تمدنی با این اهمیت سیاسی- نظامی و اقتصادی و آن‌هم با توجه به رواداری دینی و فراهم کردن فرصت‌هایی برای بقا یا گردش آزاد آموزه‌های دینی و فرهنگی در سرزمین‌های تابعه، نمی‌تواند بدون شالوده‌های فرهنگی- ادبی بوده باشد؛ ولی مراد این است که گذشته از آثار مکتوب اندک به جا مانده در حوزه دینی- اعم از زرتشتی یا بعضاً یهودی- یا مهرها یا سنگ‌نبشته‌های متعلق به حوزه قدرت و اداره امپراتوری یا آثار و لوحه‌هایی مربوط به فعالیت‌های اقتصادی، در حوزه‌های ادبی- فلسفی چیزی در اختیار نداریم و بعید است که چندان چیزی هم بوده باشد. در واقع، تمدن ایرانی بیشتر یک تمدن عملی با

کارکردهای سیاسی- نظامی و البته به اقتضای ملکداری، رواداری‌های دینی- فرهنگی بوده است. می‌توان تخیل کرد که اگر تمدن یونانی و شالوده‌های ادبی- فلسفی آن پشتوانه تمدن رومی قرار نمی‌گرفت، چه بسا که شاهد امر مشابهی در تمدن روم می‌شدیم. در همین شرایط هم، یعنی با وجود شالوده‌های ادبی- فلسفی یونانیان، باز تمدن رومی، بیشتر یک تمدن سیاسی- نظامی به شمار می‌آید و البته چه در تمدن هخامنشی و چه تمدن رومی، توجه به بناهای یاد بود و شهرسازی و دیگر تزیینات نماینده قدرت مرکزی یا قدرت‌های تابع، یک اصل پذیرفته شده است. اگرچه به نظر می‌رسد به دلایلی که ذکر آن‌ها در این مجال میسر نیست تمدن رومی، در این قلمرو، دست بالاتر را داشته باشد.

اما به هنگام پرداختن به قوام شالوده‌های ادبی- فلسفی یونانیان، بویژه در آتن، نباید تصویری که نگرش‌های غرب‌مدار و اروپا محور ارائه می‌دهند را پذیرفت؛ چراکه گذشته از اشارات آشکار در آثار ادبی- فلسفی و بعضاً تأثیرپذیری فیلسوفان و ادیبان یونانی از حوزه تمدنی شرق و شمال آفریقا، یعنی مصر، معقول به نظر نمی‌آید که برای قلمرو ادبی- فلسفی یونان، در کشاکش‌های فراگیر و بنیادین دولت- شهرهای یونانی با ایرانیان یا مداخلات ایرانیان در اختلافات بین دولت- شهرها و همچنین حضور پناهندگان و مزدوران یونانی در بین ایرانیان، وجودی مستقل و منفک از عالم خارج قائل شویم. در ادامه و در بررسی آثار سقراط- افلاطون و گزنفون، به برخی از این هم‌ترازی‌های مهم اشاره خواهیم کرد. اما پیش از پرداختن به این آثار، لازم به یادآوری است که حیات ادبی- فلسفی سقراط و پسا سقراطیان را در چارچوب مبادلات و کشاکش‌های یونان با ایران به اشاره از پیش چشم بگذرانیم.

سقراط، فیلسوف موثر بر کل اندیشه و عالم غرب و بعضاً شرق اسلامی- ایرانی در ۴۶۹ ق.م. به دنیا آمد و در ۳۹۹ ق.م. به‌دنبال محاکمه‌ای از سوی همشهریان آتنی‌اش به نوشیدن جام شوکران و مرگ محکوم شد. سقراط زمانی به‌دنیا آمد که مدت‌ها از کشاکش‌های گسترده میان ایران و یونان، تصرف آتن از سوی سپاه ایرانیان و سپس عقب نشینی آن‌ها و مقاومت و فتوحات یونانیان گذشته بود. در واقع، سپاهیان مردونیه

فرمانده ایرانی در نیمه تابستان ۴۷۹ ق.م، یعنی یک دهه پیش از تولد سقراط، آتن را دوباره اشغال کردند و این در حالی بود که اشغال نخستین آتن در سال پیش و با حضور خود خشایارشا به تمکین یونانیان منجر نشده بود. مردونیه گزارش عملیات خود را به خشایارشا اطلاع داد؛ ولی مهم آن که پیشنهادهای وی را آتنی‌ها و متحدان یونانی‌شان نپذیرفتند. در نهایت فراز و فرودهای جنگ به شکست و عقب نشینی ایرانیان انجامید و همین شکست‌ها بود که بخشی از پایه‌های ادبی- اسطوره‌ای پیروزی یونانیان بر بربرها را نزد نویسندگان و تاریخ نگاران هلنی‌گرا دامن زد. برن، تاریخ نگار کمبریج، ضمن اشاره به اهمیت این پیروزی برای آتن و اسپارت و متحدانشان و این که امر تدارکات برای ایران گران تمام شد، چنین جمع بندی می‌کند: «هم خشایارشا در ۴۸۰ ق.م. و هم مردونیه در ۴۷۹ ق.م. از آن رو با فاجعه بزرگ رو به رو شدند که به حد کافی شکیبایی به خرج ندادند و بسیار شتاب زده عمل کردند» (گرشویچ، ۱۳۸۵: ۱۷۱). البته این گزاره و نظایر آن را بدیع در اثر یاد شده نقد کرده است که به آن نمی‌پردازیم.

اما در سال تولد سقراط، یعنی ۴۶۹ ق.م، به روایت هرودوت حادثه‌ای نمادین بین ایران و یونان پیش آمد. هرودوت گزارش می‌کند که اسپارتیان در این تاریخ حاضر شدند دو نجیب‌زاده خود را به جبران قتل سفیران خشایارشا در سال‌های ۸۱-۴۸۰ به وی تسلیم کنند. گذشته از لحن تبلیغی هرودوت که این دو نجیب‌زاده چگونه آزادی خود را با بندگی ایرانیان مقایسه کردند، ماجرا این گونه به پایان آمد که خشایارشا در نمایش جوانمردی برتر نسبت به اسپارتیان، اجازه داد این دو نفر به سرزمین خود بازگردند (وحید مازندرانی، ۱۳۶۸: ۳۹۱) به این ترتیب، باید اشاره کرد که زندگانی سقراط همزمان با چهار سال پایانی خشایارشا تا حدود شش سال نخستین سلطنت اردشیر دوم می‌باشد. در این دوران هیچ نبرد مهم و گسترده‌ای بین ایرانیان و یونانیان روی نداد. ایران بیشتر مایل بود حضور خود در سرزمین‌های یونانی را با سکه‌های زر دیپلماسی نشان بدهد و البته کم نبود درگیری‌ها و توطئه‌های بین دولت- شهرهای یونانی که به نوعی از ایران شروع یا به ایران ختم می‌شد که باید به دو حادثه مهم اشاره کرد؛ یکی جنگ داخلی میان آتن با اسپارت و متحدان آن‌ها بود که به جنگ‌های

پلوپونزی شهرت دارد و قبلاً اشاره شد که توکودیدس-توسیدید کتاب تاریخ مهم خود را به این جنگ‌ها اختصاص داده است، و دومی، جنگ داخلی میان اردشیر دوم و برادرش کوروش کوچک بود و ماجرای ده هزار یونانی مزدوری که در جناح کوروش می‌جنگیدند. درباره جنگ‌های پلوپونزی تا جایی که به چارچوب مورد نظر ما برمی‌گردد، باید به دو مورد اشاره کرد: نخست آن‌که مداخله ایران بیش‌تر به نفع اسپارت بود و عهد‌نامه‌هایی در این رابطه بسته شد که بعضاً برای ایران دست کمی از پیروزی نظامی نداشت. نکته دیگر این‌که، یکی از آنتی‌های سرشناس و توطئه‌گر درگیر در این جنگ‌ها، آلکیبیادس بود؛ یعنی همان کس که افلاطون، رساله‌ای را به نام او کرده است و در چند جای دیگر از وی در ارتباط با سقراط و آموزه‌های وی نام برده است. گفتنی است که ارتباط سقراط با آلکیبیادس، پس از سقوط سی تن جبار، در سرنوشت سقراط بی‌تأثیر نبود. ما بعداً در اشاره به مواردی که در رساله‌های افلاطون از ایران یاد شده، مجدداً به آلکیبیادس خواهیم پرداخت؛ ولی در حال حاضر کافی است اشاره شود که جاه‌طلبی آلکیبیادس که از او فردی ناآرام ساخته بود و برخی از او به پادشاه بی‌تاج و تخت آتن نام می‌برند، منجر به فرار وی از آتن شد. او سعی کرد در رابطه اسپارت و ایرانیان به گونه‌ای مداخله کند که فرصت بازگشت پیروزمندانه خود را به آتن فراهم کند؛ ولی پس از فراز و فرودهایی تصمیم گرفت همچون تمیستوکلس به دربار ایران و نزد فارناپاز، سردار ایرانی، پناه برد. وی هنگامی که قصد داشت به شوش برود، در دهکده‌ای به نحو مشکوکی به قتل رسید.

اما جنگ داخلی ایران میان اردشیر دوم و برادرش کوروش کوچک بود. کوروش در نبردهای پلوپونزی به نمایندگی از ایران، نقش‌آفرینی می‌کرد و با یونانیان بسیاری آشنا شد و از همین رو به خدمت گرفتن یونانیان در طغیان برضد برادرش، برای او به‌راحتی میسر بود. وی در این نبرد خانگی کشته شد و یونانیان مجبور به عقب‌نشینی شدند. یکی از یونانیان صاحب نام در این لشکرکشی، گزنفون بود که او نیز کوتاه مدتی با سقراط محشور بود و به نوبه خود زندگینامه سقراط را نوشت که سبب داوری‌های متفاوتی بین سقراط پژوهان شده است. به این ترتیب، در همان زمانی که دموکراسی

مجدداً احیا شده‌ی آتن بر ضد سقراط فعال شده بود، وی در لشکریان کوروش کوچک به سر می‌برد.

اما، افلاطون دیگر فیلسوف مورد توجه ما و شاگرد سقراط در ۴۲۷ ق.م. به دنیا آمد و در ۳۴۷ یا ۳۴۸ ق.م. درگذشت. یعنی وی به هنگام مرگ سقراط ۲۸ ساله بود. کودکی و جوانی افلاطون مقارن با انتقال قدرت و توطئه‌های درباری پس از مرگ اردشیر تا سلطنت داریوش دوم است. در این دوران، ایران درگیر مشکلات دربار و حرمسراها بود و یونانیان نیز سرگرم منازعات خود بودند. با این حال سعی ایرانیان در دخالت در قلمروهای یونانی و تلاش یونانیان در کنترل دریای اژه و تحت نفوذ درآوردن دولت-شهرهای یونانی حوالی آسیای صغیر و بعضاً مصر ادامه داشت. آریستوفانس، نمایش‌نامه‌نویس معروف یونانی که نمایش‌نامه «ابرها»ی وی در برانگیختن فضا تا مدت‌ها بعد، برضد سقراط موثر بود، در حوالی سال ۴۲۵ ق.م. نمایش‌نامه‌ای نوشت که در آن به شکل طنزآمیز، گزارش دروغین سفیر آتنی را در دربار ایران در راستای دخالت ایران در جنگ‌های داخلی یونان به نمایش می‌گذارد. سالیان فلسفه ورزی افلاطون مصادف با سلطنت اردشیر دوم و اردشیر سوم است. سلطنت اردشیر دوم ۴۰۴ تا ۳۵۹ ق.م، طولانی‌ترین تاریخ سلطنت یک پادشاه هخامنشی است. حال با این اشارات تطبیقی می‌توانیم به مواردی که نام ایرانی یا آموزه‌های ایرانی در رساله‌های سقراط-افلاطون آمده است، توجه کنیم.

ادامه مقاله در شماره ششم خواهد آمد.

منابع

- آربری، ا. ج. (ویراستار) (۱۳۶۴)، میراث ایران، ترجمه احمد بیرشک و دیگران، چاپ دوم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آریستوفانس (۱۳۸۸) نمایشنامه‌ها، ترجمه رضا شیرمرز، ۲ جلد، تهران، نمایش.
- آلون، ایلا (۱۳۸۴) سقراط در ادبیات عرب دوره میانی، ترجمه حاتم قادری، تهران، بقیه.
- اذکائی، پرویز (۱۳۷۵) فهرست ما قبل الفهرست، آثار مکتوب ایرانی پیش از اسلام، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ارداویرافنامه (۱۳۷۲) چاپ فیلیپ ژینیو، ترجمه ژاله آموزگار و معین، تهران، انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
- افلاطون (۱۳۶۲) پنج رساله، ترجمه محمود صناعی، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۵۷) چهار رساله، ترجمه محمود صناعی، چاپ دوم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افلاطون (۱۳۶۰) جمهور، ترجمه فواد روحانی، چاپ چهارم، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افلاطون (۱۳۵۷) دوره آثار، به کوشش محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، ۴ جلد، تهران، خوارزمی.
- بدیع، امیر مهدی (۱۳۸۲) یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)، به کوشش مرتضی ثاقب‌فر و قاسم صنعوی، ۱۵ جلد، تهران، توس.
- بریان، پی‌یر (۱۳۷۹) تاریخ امپراتوری هخامنشیان، ترجمه مهدی سمسار، ۲ جلد، چاپ سوم، تهران، زریاب.
- بویس، مری (۱۳۷۴-۱۳۷۵) تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، ۳ جلد، تهران، توس.
- پانوسی، استفان (۱۳۵۶) تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون، تهران، انجمن فلسفه.
- پلوتارک (۱۳۶۹) حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، ۴ جلد، چاپ سوم، تهران، شرکت علمی و فرهنگی.
- پوپر، کارل (۱۳۶۴-۱۳۶۹) جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، ۴ جلد، تهران، خوارزمی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۶۹) ایران باستان، ۳ جلد، چاپ چهارم، تهران، دنیای کتاب.
- توکودیدس (۱۳۷۷) تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- دانتیه الیگیری (۱۳۵۲) کمدی الهی، ترجمه شجاع‌الدین شفا، ۳ جلد، چاپ چهارم، تهران،

امیر کبیر.

زنر، آر. سی. (۱۳۷۵) طلوع و غروب زردشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران، فکر روز.
کاپلستن، فردریک (۱۳۶۲) تاریخ فلسفه، ترجمه سید جلال‌الدین مجتبوی، تهران، علمی و فرهنگی.

کتزیاس (۱۳۷۹) خلاصه‌ی تاریخ معروف به خلاصه‌ی فوتیوس، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران، کارنگ.

کسروی، احمد (۱۳۸۰) ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ، تهران، جامی.

کسنوفون، آناباسیس (۱۳۷۵) ترجمه احمد بیرشک، تهران، کتاب‌سرا.

کسنوفون (۱۳۷۳) خاطرات سقراطی، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی.

گاتری، دبلیو. کی. سی. (۱۳۷۵-۱۳۷۷) تاریخ فلسفه‌ی یونان، ترجمه قوام صفری و دیگران، ۱۸ جلد، تهران، فکر روز.

گرشویچ، ایلیا (۱۳۸۵) تاریخ ایران دوره هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی.

گزنفون (۱۳۷۴) سیرت کوروش کبیر، ترجمه وحید مازندرانی، چاپ سوم، تهران، دنیای کتاب.

مزدابور، کتابون و دیگران (۱۳۸۱) سروش پیر مغان، یادنامه جمشید سروشیان، تهران، ثریا.

می‌ور، جیمز و. (۱۳۷۱) سفر به آتلانتیس سرزمین گمشده، ترجمه زهرا فروزانسپهر، تهران، البرز.

اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) ایران لوک پیر به همراه ترجمه نمایشنامه ایرانیان اثر آیسیکلوس، تهران، پرواز.

هرودوت (۱۳۶۸) تواریخ ترجمه وحید مازندرانی، چاپ دوم، تهران، دنیای کتاب.

هگل (۱۳۵۶) عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، موسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی.

یگر، ورنر (۱۳۷۶) پایدیا ترجمه محمد حسن لطفی، ۳ جلد، تهران، خوارزمی.

lon, Ilai (1991) Socrates in Medieval Arabic Literature, Tel Aviv University.

Bremmer, Jonn (2002) The Rise and Fall of the after Life, Routledge.

Colaiaco, James A. (2001) Socrates Against Athens, Routledge.

Herodotus (1971) Translated by A. D. Godley, Harvard University, 4 Vol, 1969/ 1971/ 1975.

Kahn, Charles (1996) H, Plato and the Socratic Dialogue,

- Cambridge.
- Laertius, Diogenes (1995) *Lives of Eminent Philosophers*,
Translated by R. Dhicks, Harvard University, Vol I.
- Plato, *The Collected Dialogues* (1989) Hamilton, Edith, Cairns,
Huntington, Princeton University.
- Plato, Warmington E (1971) H [ed], Harvard University, 12 Vol.
- Prior, William, [ed] (1996) *Socrates*, Routledge, 4 Vol.
- Roberts, J. W (1998) *City of Socrates*, Routledge.
- Smith, Nicholas D. (1998) [ed], Plato, Routledge, 4 vol.
- Xenophon, *Anabasis* (1998) Translated by Carleton L. Brownson,
Harvard University.
- Xenophon, *Cyropaedia* (1989) Translated by Carleton L. Brownson,
Walter Miller, Harvard University.
- Xenophon, *Hellenica* (1994) Translated by Carleton L. Brownson,
Harvard University.
- Xenophon, *Memorabilia* (1997) *Oeconomicus*, *Symposium*,
Apology, Translated by E. C. Marchant, O. J. Todd, Harvard
University.

